

فصلنامه علمی تخصصی اسلام پژوهان
سال دوازدهم، شماره سی و سوم، بهار ۱۴۰۴

سلسله اموی و مغرب غربی، دیدگاه فرامنطقه‌ای

ایزابیل تورال*

ترجمه: شهاب الدین حاجی علی**

چکیده

فتوحات اسلامی در قرن هفتم، آغاز روند اسلامی شدن مغرب غربی^۱ بود. این روند به صورت گام به گام پیوندهای تجاری، سیاسی و فکری مغرب را با مراکز خاورمیانه پیوند می‌داد، همچنین مبلغان مذهبی و معترضان سیاسی به آنجا رفته و در میان جمعیت تازه مسلمان شده به دنبال جذب افراد به سوی خود می‌گشتند. امویان و فاطمیان از این سرزمین برای نبردهای خود استفاده می‌کردند و نزاع‌های این قدرت‌های کلان صورت سیاسی منطقه را دچار تحول کرد. از نظر اقتصادی، مغرب به بخشی از یک شبکه تجاری فرامنطقه‌ای و در نهایت به بخشی از جهان اسلام تبدیل شد که روش‌های حقوقی و فقهی، آموزه‌های دینی و نخبگان علمی را با سایر مناطق به اشتراک می‌گذاشت. نفوذ فزاینده علمای مالکی و اعمال انجام گرفته، زمینه را برای پذیرش مکتب فقهی مالکی و به حاشیه راندن آشکال محلی اسلام آماده کرد. سرانجام، مغرب در طول قرن دهم و یازدهم بخشی از جریان اصلی اسلام «سنّی» شد.

واژگان کلیدی فتوحات اسلامی، سلسله اموی، مبلغان مذهبی، علمای مالکی.

*: Prof. Dr. Isabel Toral, Freie Universität Berlin, Seminar für Semitistik und Arabistik, Fachrichtung
Arabistik, Fabeckstr. 23-25, 14195 Berlin, Deutschland, این مقاله قسمتی از بخش موضوعی «آفریقا ۵۰۰-۱۰۰۰. دیدگاه‌های
جدید برای تحقیقات تاریخی و باستان‌شناسی» است، ویراستاران مهمان Roland Steinacher, Paolo Tedesco and Philipp Margreiter. برای مطالعه تمام مقالات مرتبط، لطفاً به [dx.doi.org/10.1553/medievalworlds_no16_2022](https://doi.org/10.1553/medievalworlds_no16_2022) وارد شوید. برای مشاهده

نقشه منطقه مورد بحث، به مقدمه 3_2022s [dx.doi.org/10.1553/medievalworlds_no16_2022](https://doi.org/10.1553/medievalworlds_no16_2022) مراجعه کنید.

**دانش پژوه سطح ۳، تاریخ اهل بیت (علیهم‌السلام)، مؤسسه آموزش عالی حوزوی امام رضا (علیه‌السلام).

۱. منظور بخش مرکزی و غربی شمال آفریقا است.

مقدمه

تاریخ مغرب مرکزی و دور (الجزیره و مراکش امروزی)^۱ بین سال‌های ۷۰۰ تا ۱۰۰۰م. همچنان کمابیش مورد غفلت واقع شده و از دوره‌های مبهم تاریخ اسلام است. وضعیتی در مورد منابع دشوار است، تمرکز منابع تاریخ نگاری عربی عمدتاً بر آنچه که آنها به عنوان مناطق شهری و اصلی تلقی می‌کردند بوده است، یعنی سوریه، عراق، عربستان و ایران. اگرچه تا حدود کمتر آنها مصر، اندلس (اسپانیا اسلامی) و افریقای (تونس امروزی) را نیز در نظر می‌گیرند. در نگاه تاریخ‌نگاران عرب مغرب مرکزی و دور ارض البربر (اصطلاحی نامشخص که منابع عربی در مورد جمعیت بومی استفاده می‌کنند) بود که در حاشیه غربی منتهی الیه جهان شناخته شده قرار داشت و با نگاه بیگانه، دارای مردمانی وحشی، سرکش، غیرمتمدن و بدعت‌گذار دیده می‌شد.^۲

آنجا به سختی به عنوان بخشی از دارالاسلام «قلمرو اسلام» تلقی می‌شد، زیرا از دهه ۷۴۰، خلفای اموی در دمشق و جانشینان آنها عباسیان، کنترل خود را بر این سرزمین‌ها از دست داده بودند. مشکل دیگر این است که بسیاری از جریان‌ها و سیاست‌های مستقل «بربر» که در آن زمان ظاهر شدند، به نظر می‌رسد یا تاریخ‌نگاری

۱. این دو اصطلاح در این فصل با «مغرب غربی» بیان می‌شوند تا بدین ترتیب هر دو منطقه را در بر گیرد. این دو اصطلاح منعکس‌کننده تقسیم‌بندی موجود در منابع عربی دوران پیشامدرن است که تقریباً بین مغرب الاوسط و مغرب الاقصی و افریقای تفاوت قائل می‌شود. این به نوعی منعکس‌کننده تقسیم باستانی بین دو موریطانیای رومی (موریطانیا طنجه و موریطانیا قیصریه) و آفریقای رومی است. مغرب بدون قید معمولاً منطقه بین اقیانوس اطلس و طرابلس و گاهی حتی مصر را در بر می‌گیرد. اصطلاحات موجود در منابع کاملاً یکدست نیستند. رک. Yver, al-Maghrib.

۲. برای مشکلات مرتبط با قومیت بربر در منابع عربی و نژاد زایی پیچیده بربرها، بنگرید به de Felipe, Leyendas árabes, 379-396. Rouighi, The Berbers of the Arabs, 49-76. (جمعیت بومی شمال غربی آفریقا) و افارقه (جمعیت بومی مسیحی لاتین زبان) تمایز قائل می‌شوند. 14-113. Amara, L'islamisation.

قابل توجهی ایجاد نکرده‌اند، یا از بین رفته‌اند، به طوری که اکنون ما فاقد دسترسی به دیدگاه‌های درونی آنها هستیم.^۱ خوشبختانه، تفسیر دقیق منابع متأخر با دیدگاه‌های جدید،^۲ و نیز بررسی شواهد ملموس (همچون باستان‌شناسی، سکه‌شناسی) که برای مدت طولانی به دلایل مختلف ایدئولوژیک مورد غفلت قرار گرفته بود، در دهه‌های اخیر شتاب بیشتری گرفته است و اکنون به تکمیل برخی از این شکاف‌ها و برطرف کردن ابهام‌ها کمک می‌کند.^۳ با این وجود، باید گفت در واقع که این منطقه در حاشیه جهان نبوده است. بلکه باید گفت این بخش مرحله اول فرآیندی شد که منطقه را به یک شبکه جهانی از ذینفعان سیاسی، فکری و تجاری و گروه‌های ذینفع وارد کرد، به طوری که به طور فزاینده‌ای به عنوان رابط بین آفریقا، آسیا و اروپا عمل می‌کرد. این نتیجه فتح اسلامی در پایان قرن هفتم پس از میلاد بود، رویدادی که آغازگر یک فرآیند یکپارچه چند وجهی است که ما آن را «اسلامی‌سازی»^۴ می‌نامیم، به معنای برپایی و به کار بستن تدریجی برخی نهادها، الگوهای اجتماعی و ارتباطات تجاری، که با قلمروهای دیگری که توسط حاکمان مسلمان اداره می‌شد، مشترک بود. حتی اگر این بخش از مغرب پس از مدتی دیگر جزئی از خلافت (های) شرقی نبود، اما به درون حوزه کلان جهان اسلام که از قرن هشتم در حال ظهور بود وارد شد. یکی از مهم‌ترین

۱. برای دلایل احتمالی به ادامه بحث بنگرید.

۲. برای نمونه ر.ک:

Bencheckroun, Les Idrissides, 171-188; Bencheckroun, Rāšid et Les Idrissides, 7-37; Fenwick, Umayyads and North Africa, 303-312; Coghill, How the West was won, 539-570; Bencheckroun and Liétard, Les Idrissides à la lumière de fulūs frappés, 727-740.

۳. برای بررسی جدید در مورد وضعیت تحقیقات و مشکلات به حاشیه رفتن مغرب، ر.ک Aillet, Islamisation

et arabisation de l'Occident musulman médiéval (viie-xiie siècle) و et arabisation, 7-34,

تصحیح Valérian. همچنین ر.ک:

Bencheckroun, Le Maghreb médiéval et l'antiquité, 195-223; Fenwick, Early Islamic North Africa: A New Perspective, 12-15; 19-30; and Panzram, Entre Civitas y Madīna: El Mundo de Las Ciu dades, passim.

۴. برای مشاهده بحثی کامل در مورد هر دو فرآیند ر.ک:

The collected volume Valérian (ed.), Islamisation et arabisation.

عوامل این مسأله، پیوندهای تجاری، فکری و سیاسی آن با امویان^۱ اندلس (۷۵۶-۱۰۳۰) بود.^۲ پیوندهای نزدیک فزاینده بین مغرب و شبه جزیره ایبریا، اسلامی شدن و عربی شدن مغرب را در همه سطوح افزایش می‌دهد. این فرآیندهای یکپارچه فرمانطقه‌ای موضوع محوری این فصل خواهد بود.

آغاز اسلام در مغرب (قرن هشتم و نهم)

در سال ۷۰۶م، فتوحات اسلامی در شمال آفریقا با تصرف طنجه تقریباً کامل شد و به گسترش به سمت غرب که در حدود سال ۶۴۶م. با حملاتی که از مصر به سمت طرابلس فرستاده می‌شد آغاز شده بود، پایان داد. برخلاف فتح سریع کشورهای خاورمیانه، این یک کارزار طولانی و پیچیده بود که مشخصه آن ارسال چندین موج گسترده بود که با عقب نشینی‌ها و مکث‌ها قطع می‌شد.^۳ استان جدید «ولایت مغرب» از قیروان در افریقیه اداره می‌شد، شهری پادگانی که در حدود سال ۶۷۰م. به عنوان یک پل راهبردی تأسیس شد و در قرن‌های بعد به شهری شلوغ و کانون اسلامی سازی و عربی سازی برای کل منطقه تبدیل شد.^۴ بین سال‌های ۷۱۱ و ۷۱۸م، فتح تقریباً کامل شبه جزیره ایبریا، استان جدید اندلس را به این استان وسیع اضافه کرد. دهه‌های بعدی بین سال‌های ۷۲۰ تا ۷۴۰ پس از میلاد، دوره تثبیت اداری و سیاسی بود که مصادف با مرحله‌ای از ثبات در خلافت اموی شرقی بود. با این حال، آن دوره با یک فاجعه پایان یافت - شورش بزرگ بربرها

۱. لازم است که میان امویان اندلس (۷۵۶-۱۰۳۰) و امویان شرقی در سوریه (۶۶۱-۷۵۰) تمایز قائل شویم. برای پرهیز از اشتباه، از آنجا که هر دو نقشی جداگانه و کاملاً متفاوت در تاریخ اوکیه مغرب ایفا کرده‌اند، من هرگاه بخواهم به خلافت اموی در دمشق اشاره کنم از «امویان شرقی» استفاده می‌کنم؛ لفظ امویان به تنهایی برای اشاره به خلافت اموی قرطبه به کار خواهد رفت.

2. Ali-de-Unzaga and Gaiser, Facets of exchange, 1-6.

۳. در این مورد غیر از Coghill, How the West was won, همچنین بنگرید به Kaegi, Muslim Expansion and Byzantine Collapse and Fenwick, Early Islamic North Africa, 31-46.

4. Talbi, Al-Kayrawān.

بین ۷۴۳-۷۳۹م، جنبشی که بخش‌های وسیعی از جمعیت بربر را در دو طرف تنگه جبل الطارق در بر گرفت. این تحولات کمک قابل توجهی به سقوط خلافت اموی شرقی کرد و به نظر می‌رسد که انقلاب عباسیان در سال ۷۵۰م. را تسریع کرده است.^۱ احتمالاً این تحول واکنشی به سیاست ظالمانه حکومت در قبال مردم بومی بوده است. با وجود گرویدن نسبتاً سریع آنها به اسلام و ادغام موفقیت آمیز آنها در ارتش به‌عنوان نیروهای کمکی، با «بربرها» همچنان به‌عنوان مردمی مغلوب شده برخورد می‌شد، که به این معنی بود که آنها به بردگی گرفته می‌شدند و مالیات سنگینی پرداخت می‌کردند. به نظر می‌رسد ربودن و ارسال غنایم و بردگان به سمت شرق بسیار گسترده بوده و به تقاضای زیاد نیروی انسانی و ثروت برای رفع نیازهای امپراتوری در حال گسترش امویان شرقی پاسخ داده است.^۲ با توجه به این پیشینه، جای تعجب نیست که وقتی جمعیت بربر تازه مسلمان شده در معرض آموزه‌های اباضیه و صفریه که هر دو از خوارج هستند، قرار گرفتند، با کمال میل این نوع نسبتاً برابری طلبانه و کمتر عرب محور اسلام را پذیرفتند.^۳

۱. در مورد این حوادث، ر.ک:

Guichard, Une "Mediterranée berbere", 9-18; de Felipe, Leyendas árabes; Brett, Fatimid Empire, 26-31; de Felipe, The Butr and North African Ibādism, 88-110; Fenwick, Umayyads and North Africa.

2. Gaiser, Slaves and Silver, 61.

۳. برای مشاهده مطالعه‌ای جدید (همراه با کتابشناسی بیشتر) در مورد عقاید خوارج، تقسیمات آنها (ازارقه،

اباضیه، صفریه و نجدیه) و مشکلات بازایی این عقاید «بدعت آمیز»، ر.ک. Hagemann and Verkinderen.

Kharijism in the Umayyad period, 497-500. در برخی موارد حتی ستیزه جویانه و

موضع قاطع ضد اموی همراه بوده‌اند. ویژگی‌های برابری‌طلبی (قومی) به این امر مربوط می‌شود که بر خلاف

آموزه‌های سنی / شیعه که حاکمیت مشروع (امامت) باید به قبیله پیامبر، قریش (اهل سنت) یا خاندان نزدیک او

(شیعه) محدود شود، خوارج استدلال می‌کردند که این امر متعلق با فضیلت‌ترین و با تقواترین مرد، چه از عرب و

چه غیرعرب است. اباضیه که در اصل یک جنبش عرب قبیله‌ای ضد اشرافی بود، سرانجام توسط بربرها جذب

جنبشی با فعالیت قوی ضد عرب شد. ر.ک: Aillet, Une étude des modèles politiques et sociaux de

l'ibadisme médiéval, 10, و همچنین de Felipe, The Butr and North African Ibādism.

بازبینی و درک شروع کار و ترویج خوارج در شمال آفریقا به دلیل ماهیت مغرضانه منابع دشوار و پیچیده است. اولین گروه‌های خوارج ارتباط ضعیفی با گروه‌هایی از شورشیان در عراق داشتند که با ترکیبی از تقوا و نارضایتی‌های سیاسی، چندین دهه جنگ چریکی را علیه خلافت اموی شرقی به راه انداخته بودند.^۱ در پایان قرن هفتم و تحت فشار سیاست ظالمانه مقامات خلافت، بسیاری عراق را ترک کرده و به مناطق پیرامونی جهان اسلام (عمان، یمن، مغرب) پناهنده شدند. در شمال آفریقا به نظر می‌رسد که آنها ابتدا در دهه‌های ۷۳۰/۷۴۰م. در طرابلس پیروانی پیدا کردند و سپس از طریق مبلغانی که ارتباط اندکی با رهبران خود در عراق داشتند، به سمت غرب گسترش یافتند. به نظر می‌رسد بسیاری از گروه‌های بومی «بربر» ابتدا از طریق این مبلغان شرقی که به‌عنوان ناقلان مهم جریان اسلامی‌سازی عمل می‌کردند، با اسلام ارتباط عمیق‌تری پیدا کردند. احتمالاً اعضای طیف خوارج نیز به طرق مختلف در شورش بزرگ بربرها شرکت داشتند، اگرچه اطلاعات کمیاب است و می‌تواند تا حدی ناشی از حدس و گمان بوده باشد.^۲

آنچه می‌توان گفت این است که جنبش خوارج در شمال آفریقا در اواخر دهه ۷۴۰م. مصادف با بحران امویان شرقی و انقلاب عباسی، شتاب بیشتری گرفت و به ظهور چندین حکومت خوارج مستقل در مغرب منجر شد: مهم‌ترین آنها بنومدرار صفریه در اطراف سجلماسه در تافیلالت در جنوب شرقی مراکش (۹۰۹-۷۵۷م.)، در ورودی صحرا، متصل به قبیله بربر مکناسه^۳ و رستمیان اباضی در حدود تاهرت (تینگاتیا باستانی در الجزیره امروزی) (۹۰۹-۷۷۸م.) که به‌طور گسترده با زناته، هواره و

۱. برای بررسی دقیقی از مشکلات منابع هنگام مطالعه خوارج اولیه ر.ک:

Hagemann and Verkinderen, Kharijism in the Umayyad period.

۲. منابع اباضی مدعی هستند که تحریک به شورش ۲۰ سال قبل توسط مبلغان خوارج و اباضی از بصره بوده است، اما این اظهارات می‌تواند ادعاهای متاخر باشد. ر.ک:

Hagemann and Verkinderen, Kharijism in the Umayyad period, 497.

3. Pellat, Midrār; Capel and Fili, Sijilmasa au temps des Midradides, 37-68.

نفوسه^۱ در ارتباط بودند؛ و امامت برغواطه در امتداد سواحل اقیانوس اطلس مراکش (۱۰۵۸-۷۴۴م)، که شکل بسیار خاص و بومی از اسلام را اجرا می‌کرد.^۲ با قرار گیری در منطقه وسیع مرزی که از مدیترانه به اقیانوس اطلس می‌رسید، این جوامع «بربر» به لطف حمایت جوامع اباضیه شرق برای توسعه کشاورزی و شهری و البته قبل از هر چیز به دلیل جاذبه‌ای که تجارت فراصحرایی ایجاد می‌کرد، ثروتمند شدند. آنها خودشان قبلاً به‌عنوان برده «بربر» توسط بازرگانان مسلمان اسیر و معامله می‌شدند، اما اکنون حاکمان این امامت به شاهزادگان بازرگان تبدیل شدند و برای مدتی تقریباً انحصار تجارت برده را در اختیار گرفتند که پس از آن بر بردگان سیاهپوست جنوب صحرا متمرکز شد.^۳ بردگان در امپراتوری اسلامی به‌عنوان نوکر خانه، هم خوابه، رقصنده و پرستار بسیار مورد تقاضا بودند و همچنین به‌عنوان نیروی انسانی مورد نیاز در املاک روستایی خدمت می‌کردند.^۴ سایر کالاهای تجاری که تقاضای زیادی داشتند طلا، نقره، غلات و حیوانات بودند. لازم به ذکر است که تا آن زمان، نه رومی‌ها و نه بیزانسی‌ها موفق به ایجاد تجارت پایدار و بلندمدت فراصحرایی نشده بودند؛ با این حال، تشدید استفاده از شتر یک کوهانه در دوران اسلامی^۵، به کارگیری روش‌های مالی جدید و افزایش تقاضا برای برده و فلزات در امپراتوری عربی، به ایجاد اوراق قرضه تجاری، مسیرها و انبار و مراکز بازرگانی پایدار کمک کرد.^۶

۱. که گاهی همچنین رستمیان نامیده می‌شوند:

Aillet, Tahart et l'imamat rustamide, 47-78; Bahaz, Réflexions, 127-136.

۲. Le Tourneau, Barghawāta منابع در مورد این جامعه به طور خاص ضعیف و متناقض است.

3. Savage, Berbers and Blacks, 351-368.

4. Gaiser, Slaves and Silver, 61.

۵. تاریخ دقیق استفاده و اهلی کردن شتر یک کوهانه در شمال آفریقا بحث برانگیز است، اما شکی نیست که فتح

اسلامی به استفاده از آن در مسیرهای بیابانی رونق چشمگیری داد. ر.ک: Bulliet, The Camel and the Wheel, 198.

۶. در مورد تجارت برده در شمال آفریقا ر.ک:

Gaiser, Slaves and Silver; Botte, Les réseaux transsahariens, 27-59; Savage, Berbers and Blacks; Taher, Les rapports socio-économiques, 225-236.

برای مشاهده بازیابی شبکه تجاری صحرایی با کمک شواهد باستانشناسی بنگرید به:

Fenwick, Early Islamic North Africa, 98-101.

از سوی دیگر، شاهزادگان اصالتاً عرب سلسله ادریسیان بر منطقه وسیعی تسلط داشتند که از اواخر قرن هشتم از فاس / ولیلی تا منتهی الیه جنوب مراکش امتداد یافته بود. بنیان‌گذار سلسله، ادریس بن عبدالله (ح. ۷۹۱-۷۸۹م.)، از اولاد نوه پیامبر، حسن بن علی بود که پس از شکستی فاجعه بار در نزدیکی مکه در سال ۷۸۶م.، تحت شرایطی مبهم به مغرب فرار کرده و نماینده کمابیش میانه‌روی شاخه زیدی شیعه بود. او در میان گروه‌های بربر محلی اطراف ولیلی متحدانی پیدا کرد و امامت زیدیّه را در شهر تازه تأسیس فاس تأسیس کرد. پس از چند دهه شکوه و جلال در دوره ادریس دوم (ح. ۸۲۸-۷۹۱م.)، امامت ادریسیان در سال ۸۲۸م. فروپاشید و به امامت‌های کوچک متعدد ادریسی تقسیم شد که بر منطقه وسیعی از خط ساحلی مدیترانه تا منتهای جنوب فاس تسلط داشتند.^۱ ادریسیان نیز مانند خوارج در تقابل ایدئولوژیک با امویان و عباسیان بودند، زیرا آنها از شیعیان زیدیّه بودند.^۲

همه این حکومت‌های «بربر» وجه مشترکشان این بود که از نظر سیاسی مستقلّ از خلافت عباسی در شرق، از نظر ایدئولوژیک ناراضی، خاصّاً احتمالاً عمدتاً متکلم به زبان بربرها، تحت تسلط اتّحادهای قبیله‌ای بزرگ «بربر» بوده و گاهی توسط نخبگان رده پایین که مدّعی پیشینه‌ای شرقی هستند رهبری می‌شدند.

امارت اموی و مغرب (قرن نهم)

رابطه میان امویان غربی و این حکومت‌های بربر قبلاً با آمدن شاهزاده اموی عبدالرحمان بن معاویه به مغرب آغاز شده بود، او در آنجا توانست در برابر تعقیب کنندگانش پس از انقلاب عباسی امنیت پیدا کند.^۳ او برای مدّتی در تاهرت توقف کرد؛ متعاقباً او ابتدا از قبیله بربر مکناسه و سپس از قبیله نفزه در اطراف نکور در ساحل

1. Benchekroun, Rāšid et les Idrissides; Benchekroun, Les Idrissides.

۲. آنها همچنین دیدگاه‌های اساسی مشترک دیگر زیادی داشته‌اند، ر.ک. مقایسه توسط مادلونگ:

Some reflexions on the origins, 42-47.

3. Molina, Abd al-Rahmān b. Mu'āwiya.

حمایت و مهمان نوازی دریافت کرد. برای این منظور او از روابط خانوادگی خود بهره برد - مادرش یک اسیر و اصالتاً اهل قبیله نفزه بود - و مدتی نزد آنها ماند تا اینکه به شبه جزیره ایبریا نقل مکان کرد و در قرطبه امارت امویان را تأسیس کرد. همه اینها در شرایط فروپاشی اقتدار خلافت، هرج و مرج و ظهور حکومت‌های مستقل بربر بین شورش بربرها و انقلاب عباسی (۷۴۰ و ۷۵۶م). اتفاق افتاد. باید اشاره کنیم که عنصر بربر در میان جمعیت مسلمان اندلسی غالب بود - آنها غالب نیروهای مسلمان مهاجم را تشکیل می دادند - و توپونیمیک (جای نام شناسی) نشان می دهد که آنها به طور گسترده در روستاها ساکن شدند و در آنجا به سرعت با جمعیت تازه مسلمان شده محلی ادغام شدند. بربرها در قرون بعدی به ویژه به عنوان مزدور عامل مهمی در اندلس به حساب می آمدند.^۱

پس از یک دوره اولیه خصومت که در شورش های بربر در دهه ۷۴۰م. به اوج خود رسید، هفتاد سال بعد منابع وجود روابط دیپلماتیک منظم بین امویان و امامان بربر در شمال آفریقا را نمایان می کنند. امارت اموی که از سال ۷۵۶م. عملاً از خلافت عباسی مستقل بود، به ظرفیت خود برای حفظ روابط دوستانه با حکومت های بربر در مغرب مرکزی و غربی متکی بود. این مسأله هم به دلایل امنیتی و هم اقتصادی بود، همانطور که آدام گایزر استدلال کرده است، زیرا همانطور که قبلاً گفته شد، این حاکمان حمل و نقل بردگان را که یک ستون اساسی اقتصاد در آن زمان بود، کنترل می کردند.^۲

۱. برای مطالعه دقیق عنصر بربر در فتح اندلس ر.ک: Manzano Moreno, Conquistadores, Emires y Califas.

166-186 در مورد عنصر بربر (به ویژه مزدوران بربر) در خلافت بعدی، ر.ک. ۴۹۳-۴۹۹

۲. کالاهای دیگری نیز مبادله می شدند: اسب از شمال آفریقا، طلا از آفریقای جنوب صحرا و همچنین عاج، پر شترمرغ و پوست حیوانات؛ از جهت دیگر گندم، شکر و پنبه و همچنین ابریشم و اشیاء زینتی. به هر حال برده ها

کالای غالب بودند ر.ک: Gaiser, Slaves and Silver, 44; Taher, Les rapports socio-économiques.

شواهد سکه شناسی حاکی از رونق اقتصادی در شمال آفریقا در نتیجه تجارت برده است، بنگرید به Gaiser,

Slaves and Silver, 59, 62-65. در مورد انحصار تجارت بردگان سیاه در دست اباضیه ر.ک: Savage, Berbers

and Blacks.

بردگان و خواجه‌های سفید اندلسی (صقالبه) که اسرای از سرزمین‌های مسیحی بودند، کالاهای صادراتی گرانبهائی محسوب می‌شدند که در شرق اسلامی تقاضای زیادی داشت و نشانه‌های زیادی وجود دارد که رژیم اموی در این زمینه با بربرهایی که تاجران برده بودند همکاری داشته و در رونق برده‌داری در قرون اولیه مشارکت داشته است.^۱ آنها همچنین برده‌های سیاه‌پوستی را که قبلاً از تاجران برده آفریقای شمالی خریداری کرده بودند، به مناطق دیگر صادر می‌کردند.^۲

کالای دیگری که امویان را به خود جذب می‌کرد طلای آفریقایی بود. هنگامی که عبدالرحمان سوّم در سال ۹۶۱م. درگذشت، خزانه خلافت پر از طلا بود، به‌طوری که حکم به اندازه کافی پول مازاد داشت تا به یاران بربر خود دستمزدهای قابل توجهی بپردازد.^۳ خلیفه در نامه‌ای که حکم به سردارش غالب در شمال آفریقا فرستاد، به صراحت به «صندوق‌های گنج و انبارهای پر» اشاره می‌کند که تداوم تأمین منابع برای تأمین هزینه‌های امپراتوری بربر را تضمین می‌کند.^۴

با توجه به این مسائل، امویان تصمیم گرفتند با بازیگران اصلی سیاسی مغرب همکاری کنند و شبکه‌ای از اتحادها و پیوندهای مشتریان را با آنها حفظ کنند. از نظر ایدئولوژیک، این امر با توجه به گذشته ضدّ اموی خوارج و به دلیل

۱. Gaiser, Slaves and Silver, 45, 63-65. صقالبه بردگانی با خاستگاه اروپایی مختلف بودند که از گالیسیا، فرانسیا، لومباردیا و کالابریا آورده می‌شدند. به نظر می‌رسد که اخته کردن خواجه‌ها در چینا توسط یهودیان انجام شده و به امویان اندلس انحصار تجارت خواجه‌ها در دریای مدیترانه را داده است.

2. Botte, Les réseaux transsahariens, 47.

۳. Taher, Les rapports socio-économiques, 190. Botte, 84 and passim. زمان عبدالرحمان و حکم و چگونگی استفاده از ثروت حاصله برای تأمین مالی سیاست خارجی، بنگرید به: Manzano Moreno, La Corte, 59-93. به گفته مانزانو، تحت حکومت عبدالرحمان، دریافتی مالیات به ۵,۴۸۰,۰۰۰ دینار رسید (از یک میلیون قبلی) که باید درآمد خصوصی خلیفه را به آن اضافه کرد (حدود

Manzano Moreno, La Corte, 61-63. ۷۶۵,۰۰۰ دینار).

۴. Ballestín Navarro, Jil'a y monedas, 395-96. با استناد به مقتبس از ابن حیان

اینکه امویان غربی از جهت گیری سنتی و ضد شیعی پیروی می‌کردند و از دهه ۸۲۰م. به بعد بر حمایت علمای مالکی «ارتدوکس» تکیه می‌کردند، مشکلاتی را ایجاد کرد.^۱ یکی از استدلال‌هایی که امویان به کار بردند، تأکید بر این بود که بربرهای مغرب، وابستگان آنها هستند، زیرا آنها در زمان فتح تحت امویان شرقی به اسلام گرویدند.^۲

همچنین به نظر می‌رسد که امویان به‌طور سیستماتیک از شخصیت‌های بربر اهل اندلس به‌عنوان میانجی هنگام مذاکره در مورد امور و درگیری‌های مربوط به بربرها در دو طرف تنگه استفاده می‌کردند.^۳ در نهایت، آنها احتمالاً از طریق جوامع متعدّد اندلسی که در امتداد خط ساحلی شمال آفریقا (دریانوردان و بازرگانان) و در فاس زندگی می‌کردند، به‌طور غیرمستقیم اعمال نفوذ می‌کردند.^۴ این سیاست به‌طور گسترده موفق بود. تقریباً تمام امیرنشینان جدید بربر در مغرب، بخشی از نظام اتحاد امویان شدند. اولین مأموریت دیپلماتیک گزارش شده در قرطبه در سال ۸۲۲م. از رستمیان نشان می‌دهد که این رویداد اولین مورد از این نوع نبوده، بلکه بخشی از یک رابطه از پیش فعال بوده است. امیر عبدالرحمان (ح. ۸۵۲-۸۲۲م.) به خوبی از آنها پذیرایی کرد.^۵ نشانه‌هایی وجود دارد که این مبادله منظم بود و از قبل در زمان امیر حکم (ح. ۸۲۲-۷۹۶م.) شروع شده بود. یکی از مشاوران نزدیک حکم، نوه برادر امام رستمی، محمد بن سعید بود. عبدالرحمان دوم (ح. ۸۵۲-۸۲۲م.) او را به‌عنوان حاجب، از اهل دربار و دیپلمات برگزید و او با خانواده زریاب خواننده مشهور دربار عراق ازدواج کرد.^۶ این سیاست حسن تفاهم با

1. Mones, Le rôle des hommes de religion, 47.

2. Gaiser, Slaves and Silver, 53.

3. Guichard, Une "Méditerranée berbère".

4. Taher, Les rapports socio-économiques, 183-184.

او برای مثال به به جوامع اندلسی در سبتّه، بصره، فاس، Wazaqqur و سجلماسه اشاره می‌کند.

5. Gaiser, Slaves and Silver, 54.

6. Gaiser, Slaves and Silver, 54-56.

رستمیان توسط امیر محمد (۸۸۶-۸۵۲ م.) ادامه یافت. مدارک دال بر روابط امویان و بنو مدرار زیاد نیست، اما به نظر می‌رسد که آنها نیز نزدیک و دوستانه بوده‌اند.^۱ صالحیان ناکور، بنو مدرار در سجلماسه، بورغواطه در تامسنا و همچنین حاکمان جزئی ادریسی همگی کم و بیش طرفدار امویان بودند.^۲ علی‌رغم اختلافات اعتقادی، همه این سیاست‌ها به‌طور مشترک موضع ضد عباسی داشتند و همچنین بر اساس موقعیت ژئوپلیتیکی، منافع مشترک بسیاری داشتند.

خلافت اموی و مغرب (قرن دهم)

در اوایل قرن دهم، امویان استراتژی خود را تغییر دادند و شروع به مداخله مستقیم در مغرب کردند و از این طریق به فشار نظامی و ایدئولوژیک یک عامل جدید در صحنه واکنش نشان دادند، یعنی خلافت اسماعیلی فاطمیان (تأسیس از ۹۰۹ م. در افریقیه) که با حمله به ایالت‌های بربر و خط ساحلی مدیترانه شمال آفریقا، فعلاً به سمت غرب رانده شد.^۳ این چرخش اوضاع، امارت اموی را در یک دوره وخیم بحران وجودی قرار داد و غافلگیر کرد، زیرا با درگیری‌ها و شورش‌های داخلی تضعیف شده بود. اضطراب و تشویش آن با سیاست فاطمی که مأموران مخفی را به شبه جزیره فرستادند تا تبلیغات خود را ترویج کنند، تشدید شد.^۴ این واقعیت که مهم‌ترین رقیب امویان، عمر بن حفصون شورش، پیام بیعت با خلافت تازه تأسیس فاطمیان در سال ۹۰۹ م. را ارسال کرد، نشان می‌دهد که اوضاع تا چه اندازه خطرناک بوده است. از سوی دیگر، در مغرب، برخوردهای خشونت‌آمیز داخلی در میان حاکمان ادریسی و همچنین بحران‌های داخلی در بسیاری از حکومت‌های بربر، منطقه مرزی جنوبی را بی‌ثبات کرده بود.^۵ فاطمیان در سال ۹۰۹ م. توانستند تا هرت و سجلماسه را تحت سلطه خود درآورند و امامت بنو مدرار و رستمیان

1. Gaiser, Slaves and Silver, 57.

2. Gaiser, Slaves and Silver, 58; Bencheckroun, Les Idrissides entre Fatimides et Omeyyades, 31-32.

3. Guichard, Omeyyades et Fatimides, 55 et passim.

4. Guichard, Omeyyades et Fatimides, 55-57.

5. Bencheckroun, Les Idrissides entre Fatimides et Omeyyades, 36-38.

را نابود کردند؛ آنها همچنین فاس را در ۹۱۷م. برای مدّت کوتاهی فتح کردند و در -۹۲۰م. بیشتر به سوی غرب پیشروی کردند.^۱

در سال ۹۱۲م.، عبدالرحمان جوان و فعّال (در سال ۹۲۹م. به‌عنوان خلیفه اعلام شد) به‌عنوان امیر اموی جدید در قرطبه و جانشین پدربزرگش معرفی شد.^۲ او حکومت خود را با انجام لشکرکشی‌های متعدّد برای تضمین کنترل خود بر مناطق مرکزی در اندلس آغاز کرد. از سال ۹۱۶م. به بعد او همچنین اقداماتی را برای تثبیت سلطه خود بر مناطق مرزی آغاز کرد. او علاوه بر چندین لشکرکشی علیه سرزمین‌های مسیحی در شمال، از خطّ مقدّم جنوب در امتداد ساحل مراقبت کرد تا از شبه جزیره در برابر تجاوزات احتمالی فاطمیان دفاع کند. بنابراین، در سال ۹۱۴م.، الخسیراس (الخنیراس) را به‌عنوان پایگاه دریایی برای ناوگان اموی و به‌عنوان موضع سوق الجیشی برای لشکرکشی به مغرب، مستحکم کرد، برج‌های دیده‌بانی را در سراسر خطّ ساحلی جنوبی شبه جزیره تقویت کرد و تسلّط امویان را بر ساحل شرقی اسپانیا تضمین نمود. طیّ سال‌های دهه‌های ۹۲۰ و ۹۳۰م.، او به‌طور فعّال در سیاست شمال آفریقا مداخله کرد. صالحیان ناکور، که توسط والی فاطمی مصالحه بن حبوس در ۹۱۷م. برکنار شده بودند، توسط امویان پیشنهاد کمک دریافت کردند.^۳ در مدّت کوتاهی ملیله (۹۲۷م.) و قلعه تقریباً تسخیر ناپذیر سبتّه (۹۳۱م.) مستقیماً تحت سلطه امویان قرار گرفت.

1. Guichard, *Omeyyades et Fatimides*, 58-59.

۲ در مورد پیشرفت عبدالرحمان ر.ک.: Fierro, 'Abd Al-Rahman III, 37-41. پدرش محمّد، وارث تعیین شده، در سال ۸۹۱ توسط برادر خود تحت شرایط نامشخصی ترور شده بود، ر.ک. Fierro, 'Abd Al-Rahman III, 34-35. ادّعای عبدالرحمان بلامنازع بود و گویا پدربزرگش بارها ترجیح خود را نسبت به او نشان داده بود. با توجّه به این حزم، او توسط نظام ارجمند شورا انتخاب شد، نه بر اساس نامگذاری، همانطور که در آن زمان معمول بود، اگرچه ماریبل فیپرو، تاریخی بودن این اطلاعات را زیر سؤال می‌برد، بنگرید به:

Fierro, *Sobre la adopción del título califal*, 38.

3. Guichard, *Omeyyades et Fatimides*, 58.

در پایان این لشکرکشی‌ها، خطّ ساحلی شمال مغرب غربی به ضمیمه‌ای از قلمرو امویان غربی تبدیل شد، که این به آنها امکان کنترل تجارت بین شبه جزیره ایبریا و مناطق داخلی آفریقای شمالی را داد. سیاست امویان در نظر داشت که به حاکمان محلی ادیسی و بربر اجازه دهد در صورت تصدیق حاکمیت خلفای اموی، موقعیت خود را حفظ کنند.^۱

به‌عنوان بخشی از تهاجم ایدئولوژیک، رژیم به تأمین مالی کار بر روی مساجد سنی در مغرب پرداخت. برای مثال، عبدالرحمان ناصر مبالغی برای توسعه مسجد قرویین در فاس فرستاد، ساختمانی که ارزش سمبلیک بالایی داشت.^۲ مسجد همچنان محلّ درگیری بین هر دو قدرت باقی ماند: هنگامی که بلّقین بن زیری، از متّحدان فاطمیان، فاس را در ۹۸۰م. فتح کرد، منبر جدیدی را راهاندازی کرد که از آن به نام امام شیعیان خطبه خوانده شد و کتیبه‌ای برای یادبود گذاشت. پنج سال بعد، هنگامی که دوباره فاس برای امویان تصرف شد، پستی منبر و کتیبه فاطمی را برداشتند و به جای آن کتیبه‌ای به نام خلیفه اموی هشام و حاجب المنصور جایگزین کردند.^۳ بعدها وقتی در سال ۳۸۸ه.ق. ۹۹۷م پسر منصور، عبدالملک مظفر، تا فاس لشکرکشی انجام داد، به تزئین مسجد قرویین نیز پرداخت. گنبدی زیبا در ورودی شبستان محوری نمازخانه ساخته شد. یک منبر جدید و یک آب انبار ساخته شد، اما هیچکدام بازیابی و کشف نشدند.^۴

خلفاء همچنین ردای رسمی (خلعه) و لباس‌های گرانبها (خز) تولید شده در دار الطراز، تولید رسمی خلیفه، را به‌عنوان هدیه برای متّحدان خود می‌فرستادند، آنها می‌توانستند این لباس‌ها را به‌عنوان نمادی از لطف خلیفه به نمایش بگذارند.^۵ دیگر

1. Guichard, *Omeyyades et Fatimides*, 59.

2.. Deverdun, *al-Karawiyyīn*.

3. Rosser-Owen, *Articulating the Hijāba*, 43.

4.. Deverdun, *al-Karawiyyīn*.

۵. Manzano Moreno, *La Corte*, 67-77. برای بررسی دقیق هدایای بسیاری که بر اساس نامه خلیفه حکم به

غالب، برای حاکمان شمال آفریقا فرستاده شده است ر.ک:

Ballestín Navarro, *Jil'a y monedas*, 398-410, and *passim*.

هدایا شامل اسب‌های ارزشمند از اصطبل خلیفه بودند.^۱ آنها همچنین جعبه‌های نفیس آبنوس پر از عطر می‌فرستادند: به‌عنوان مثال، از جمله هدایای گرانبهای ارسال شده برای موسی بن ابی‌العافیه عبارت بودند از: «ظرفی از عاج سفید، حاوی چوب‌های کندر معطر شده با عنبر؛ ظرف عاج دیگری با لولاهای نقره‌ای، که درون آن یک گلدان عراقی پر از غالیه (مشک) عالی بود.»^۲ آنها همچنین مبالغ عظیم پول ارسال می‌کردند، اغلب دینار طلای خلیفه^۳ و همچنین پرچم‌های اموی که اتحاد و بیعت با امویان را آشکار می‌کرد.^۴ همچنین به نظر می‌رسد که عبدالرحمن به سیاست امویان در به کارگیری بربرهای اندلسی به‌عنوان سفیران برای تعامل با متحدان شمال آفریقا ادامه داده است.^۵

رویارویی مستقیم هر دو ابرقدرت منطقه‌ای در خاک مغرب، بازیگران محلی را از هر دو طرف تحت فشار قرار می‌دهد و در نهایت آنها را مجبور می‌کند تا استقلال سیاسی نسبی خود را از دست بدهند. جزئیات فراز و نشیب‌های پیچیده و گیج‌کننده این مبارزه شدید برای سلطه امویان و فاطمیان در قرن دهم در چندین مقاله مورد تحلیل قرار گرفته است و در اینجا به تفصیل تکرار نخواهد شد.^۶ به‌طور کلی، جنگ از طریق واسطه‌ها به راه افتاد و کنفدراسیون قبیله‌ای زناته در مغرب مرکزی عمدتاً در کنار امویان و زیریان صنهاجه با فاطمیان بودند. با این حال، بسیاری از بازیگران جزئی این حوادث مطابق با روند رویدادها جبهه خود را تغییر دادند و قدرت‌های بزرگ به دنبال متحدانی در میان کسانی بودند که به آنها کمک می‌کرد تا با دشمن خود مبارزه کنند. برای مثال امویان (بیهوده)

1. Ballestin Navarro, *Jil'a y monedas*, 400.

2. Ibn Ḥayyān, *Muqtabis*, quoted in Rosser-Owen, *Articulating the Hijāba*, 238.

3. Manzano, *La Corte*, 67-77.

4. Manzano, *La Corte*, 269-296.

5. Guichard, *Omeyyades et Fatimides*, 59, 61-62; Fierro, 'Abd Al-Rahman III, 76.

6. Guichard, ; Bencheikroun, *Les Idrissides entre Fatimides et Omeyyades*; Lévi-Provençal, *La política africana*, 351-388.

از آشوب خوارج شورشی ابویزید (صاحب الحمار) علیه فاطمیان در سال‌های دهه ۹۴۰م. دفاع کردند.^۱ به همین ترتیب، احمد بن ابی‌بکر زناتی، فرماندار فاس تحت فاطمیان، در سال ۹۵۵م. تغییر جبهه داد، خلیفه اموی را تصدیق کرد و مبالغ هنگفتی از وی دریافت کرد.^۲

این تغییرات نقشه سیاسی مغرب را بیش از پیش پیچیده کرد. برای مثال، موسی بن ابی‌عافیه فرماندار نصب شده برای فاطمیان در شهر تازه فتح شده مکناس همچنین در سال ۹۲۸م. به جبهه طرفدار امویان متمایل شد. سپس او ادریسیان شمالی را به نام امویان مورد آزار قرار داد و بدین ترتیب سیاستی را دنبال کرد که در تضاد با سیاست سنتی امویان بود. در نتیجه برخی ادریسیان که قبلاً طرفدار امویان بودند تغییر جبهه دادند و با فاطمیان متحد شدند. امویان در عوض با مبارزه علیه آنها واکنش نشان دادند و در نهایت در دهه ۹۵۰م. ادریسیان را تحت سلطه درآوردند.^۳

در سال ۹۶۹م.، فاطمیان دوباره پایتخت خود را به قاهره منتقل کردند؛ از آن به بعد، مرکز آنها به مصر انتقال یافت لذا جاه طلبی‌های سیاسی و منافع استراتژیک آنها به‌طور قابل توجهی تغییر کرد و دیگر بیشتر به سمت شرق گرایش پیدا کردند. افریقیه به‌دستان متحد آنها زیریان صنهاجه سپرده شد. خلیفه اموی حکم دوم (ح. ۹۷۶-۹۶۱م.) سیاست حکومت غیرمستقیم را که تا آن زمان دنبال می‌شد ادامه داد، یعنی به وسیله ارسال کمک هزینه برای متحدان بربر امویان در میان زناته، مثلاً با اعطای جامه‌های افتخار و سایر علائم مشروعیت بخش و پشتیبانی نظامی در نبردهای آنها علیه متحدان فاطمیان از زیریان صنهاجه.^۴

1. Fierro, 'Abd Al-Rahman III, 77; Guichard, Omeyyades et Fatimides, 62-63.

2. Fierro, 'Abd Al-Rahman III, 78.

3. Bencheikroun, Les Idrissides entre Fatimides et Omeyyades.

4. Guichard, Omeyyades et Fatimides, 64.

امویان همچنین از اتحاد با کثرت‌ترین های بورغواطه استقبال کردند که در سال ۹۶۳م. سفیری به قرطبه فرستادند.^۱ حکومت غیرمستقیم در مغرب تحت بنوعامر ادامه یافت، یعنی حاکمان بالفعل در قرطبه اموی در عصر خلافت هشام دوم (ح. ۱۰۰۹-۹۷۶م.)^۲ نزاع بین مخالفانی رخ می‌داد که از تصدیق خلیفه اموی یا فاطمی به صورت نمادین، به عنوان ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود و تقویت موقعیت خود استفاده کردند. به طور کلی، بخش غربی مغرب که تحت تسلط گروه‌های زناته بود، تا زمان فروپاشی امویان در آغاز قرن یازدهم، به حوزه امویان تعلق داشت، در حالیکه افریقه تحت سلطه زیریان صنهاجه تحت نفوذ فاطمیان باقی ماند. در نهایت، درگیری طولانی مدت منجر به تقویت تسلط سران قبایل مغراوه از کنفدراسیون زناته در مرکز و مغرب دور شد.

مالکی سازی مغرب

یکی از نتایج دراز مدت این حوادث این بود که منطقه را برای «مالکی سازی»^۳ مغرب در قرون ۱۱-۱۲ آماده کردند. بدین ترتیب این به معنای به حاشیه راندن تدریجی اشکال خوارج و شیعه و پذیرش مذهب مالکی، گونه‌ای نسبتاً محافظه کار و جریان اصلی اسلام سنی بود. رشد پیوستگی با امویان مالکی اندلس^۴ و از دست دادن

1. Guichard, *Omeyyades et Fatimides*, 63.

۲. تنها یک وقفه کوتاه بین ۹۹۸-۱۰۰۴م. وجود داشت، یعنی زمانی که منصور عامری پسرش عبدالملک را به عنوان فرماندار یک استان اندلسی در مغرب الاقصی در سال ۹۹۸م. تعیین کرد، استانی وسیع که تقریباً تمام قلمرو مراکش امروزی را در برمی گرفت. در ۱۰۰۴م، عبدالملک مظفر مجبور به به کارگیری مجدد سیاست حاکمیت غیرمستقیم شد، چرا که او باید با مشکلات داخلی اندلس دست و پنجه نرم می‌کرد و حکومت مستقیم بسیار طاقت فرسا بود.

Taher, *Les rapports socio-économiques*, 188-189; Rosser-Owen, *Articulating the Hijāba*, 72-80.

۳. این اصطلاح در تحلیلی عالی از این پروسه توسط اماره به کار رفته است:

Amara, *L'ibadisme et la malikisation*, 329-347.

۴. به نظر می‌رسد که گسترش مالکیسم در میان حکومت‌های بربر خوارج که با امویان متحد شده بودند، عمدتاً در نتیجه نفوذ اندلس، در قرن دهم بسیار محسوس بوده است:

Benchekroun, *Les Idrissides entre Fatimides et Omeyyades*, 21.

انحصار سلطه بر تجارت برده، جوامع خوارج را در قرن دهم به‌طور قابل توجهی تضعیف کرد. فاطمیان با سرکوب خوارج بیشتر موجب به حاشیه راندن آنها شدند. شکست شورش اباضی ابویزید در ۹۴۶م. (مورد حمایت امویان علیه فاطمیان) با لشکرکشی‌های بی‌رحمانه فاطمیان دنبال شد. از سوی دیگر، زیربان صنهاجه در افریقیه، با آنکه حاکمیت فاطمیان شیعه را پذیرفتند، اما به‌طور فعال از گسترش مالکیسم در مناطق تحت سلطه خود حمایت می‌کردند.^۱ با نگاهی به نخستین مراحل اسلامی شدن مغرب دور و مرکزی، باید ویژگی مذهبی و کثرت آن را در آغاز در نظر گرفت.^۲ حضور گونه‌های مختلف اسلام خوارج، شیعه و بومی «بربر» قبلاً مورد بحث قرار گرفته است. این نیز شایان ذکر است که در دو قرن اول اسلام، هیچ اطلاعات و شرح حالی در مورد علمای مذهبی اسلامی از مغرب مرکزی و دور در منابع شرح حال نویسی ثبت نشده است، برخلاف اطلاعات گسترده ثبت شده از علمای اندلس و افریقیه. به گفته فیرو، این نشانگر غیاب یک عنصر اجتماعی اساسی اسلامی - علماء - است که معنای آن این است که مغرب تا قرون دهم و یازدهم بخشی از جریان اهل سنت اسلام نبوده است، یعنی زمانی که با پذیرش اسلام مالکی به تدریج به داخل آن کشیده شد.^۳ اکثریت جمعیت مسلمان بودند (در واقع، بربرها در مقایسه با مردمان بومی در شرق اسلامی خیلی زودتر به اسلام گرویدند)، هر چند از نوعی دیگر، و وجود آنها منعکس کننده تنوع واقعی اسلام اولیه بود، یک الگوی اجتماعی و اعتقادی که هنوز در مرحله شکل‌گیری خود بود و بعدها تنوع اعتقادی و عملی آن به فراموشی سپرده شد.^۴

۱. قیروان از اواخر قرن هشتم مرکز مالکیسم بود، ر.ک:

Idris, L'aube du malikisme ifriqiyen, 19-40; Amara, L'ibadisme et la malikisation, 334-336.

2. Amara, L'islamisation du Maghreb central, 103-130; Aillet, Islamisation et arabisation.

3. Fierro, El proceso de islamización, 79-103.

۴. برای پدیده‌های مشابه در شرق اسلامی می‌تواند با Crone, Nativist Prophets 167 مقایسه شود، کرون

خاطر نشان می‌کند که جنبش‌های بومی مغربی تنها مواردی هستند که در کنار موارد ایرانی ثبت و مستند شده‌اند (البته به ندرت). از ماریبل فیرو برای اشاره به این مورد مشابه تشکر می‌کنم

این را نمی‌توان منتفی دانست که عدم حفظ یک تاریخ محلی و بومی از ادریسیان شیعه، مدراریان صفریه و برغواطه نتیجه فیلترینگ نسل‌های بعدی است که یا علاقه‌ای به حفظ خاطرات نداشتند یا عمداً آن را محو کرده‌اند. سکوت منابع نیز حاکی از عدم ارتباط این جوامع با سایر مسلمانان شرق است. این برخلاف مورد رستمیان اباضیه در تاهرت است که هنوز بخش‌هایی از تاریخ‌نگاری آنها حفظ شده است.^۱ جوامع اباضیه نه تنها تا به امروز باقی مانده‌اند و دکتربین فقهی و کلامی خود را توسعه داده‌اند بلکه آنها همچنین از طریق گردش علما، زائران، بازرگانان و انتشار و تبادل دانش، متون و کالاها با جوامع شرق ارتباط برقرار کرده‌اند.^۲



^۱ Talbi, Rustamids, لیست منابع در آن را مورد ملاحظه قرار دهید.

^۲ Dridi, La communauté ibadite, 348-366.

خلاصه و نتیجه گیری

همانطور که نشان داده شد، فتح اسلامی در قرن هفتم آغاز فرآیندی بود که مغرب دور و مرکزی را به حدود فرامنطقه‌ای جهان اسلام در حال ظهور که از آفریقا تا ایران و هند را در برمی‌گرفت اضافه کرد. پیوندهای تجاری، سیاسی و فکری به‌طور فزاینده‌ای به این منطقه مرتبط می‌گشت: حوادثی که در شرق اسلامی رخ داد - به‌عنوان مثال، سرکوب و به حاشیه راندن احزاب سیاسی در عراق در قرن هشتم - به زودی بر مغرب زمین تأثیر گذاشت؛ مبلغان مذهبی و ناراضیان سیاسی از شرق به مغرب مهاجرت کردند و در میان جمعیت تازه مسلمان شده (خوارج، شیعیان، اسماعیلیان) به دنبال جذب افراد بودند؛ بازیگران سیاست شرق از این سرزمین برای نبردهای خود استفاده کردند (امویان، فاطمیان)؛ مغرب به بخشی از شبکه گسترده فرامنطقه‌ای تجاری (تجارت برده) تبدیل شد؛ و سرانجام، با توسعه نهادهای دانش اسلامی «سنّی» (مالکی سازی)، مغرب به بخشی از شبکه بزرگ علما تبدیل شد، که آن را در یک جهان بزرگ اسلامی ادغام کرد که رویه‌های قانونی، آموزه‌های دینی و نخبگان علمی مرتبط در سطح جهانی را به اشتراک گذاشت. این ادغام و اسلامی سازی طولانی مدّت و پیچیده اما ساده نبود و نشان داده شده است که همجواری با امویان در اندلس عامل بسیار مهمّی بوده است.

در مرحله اوّل (قرن هشتم تا نهم) پس از چند دهه بودن تحت کنترل خلافت شرقی در دمشق، مغرب دور و مرکزی از نظر سیاسی مستقلّ شد، انواع اسلام محلی و منحصر به فرد را توسعه داد که از جریان اصلی نسخه کلان شهری «سنّی» پیروی نکرد و به‌عنوان بخشی جدایی ناپذیر از جهان اسلام تلقّی نشد. با این حال، تشدید روابط تجاری و دیپلماتیک با همسایگان شان در شمال، یعنی امویان اندلس (که در آن زمان بسیار بیشتر اسلامی شده بود)، نه تنها آنها را با جریان اصلی اسلام در ارتباط قرار داد،

بلکه این منطقه را غنی کرد و به‌طور فزاینده‌ای به جذّائیت آن برای بازیگران سیاسی منطقه افزود. این مطلب همچنین با شواهد باستان‌شناسی تأیید می‌شود، که نشان دهنده احیای اقتصادی گسترده و گسترش فعالیت تجاری در شمال آفریقا از اواسط تا اواخر قرن نهم است.^۱

در مرحله دوم (قرن دهم)، مبارزه برای سلطه میان دو قدرت کلان منطقه‌ای، خلافت اموی و خلافت فاطمی، مغرب را به عرصه نزاع تبدیل کرد. پیرو نیاز به جلب حمایت فاطمیان، امامان بربر مغرب دور و مرکزی که قبلاً با امویان متحد شده بودند را وادار کرد تا پیوندهای نزدیک‌تری با آنها برقرار کنند. این امر راه را برای نفوذ فزاینده علما و روش‌های مکتب مالکی باز کرد و زمینه را برای پذیرش یکدست مکتب فقهی مالکی و به حاشیه راندن اشکال بومی اسلام در مغرب زمین که در قرون بعدی صورت می‌گیرد و این منطقه را به دنیای اسلام نزدیک می‌کند، آماده کرد.



1. Fenwick, Early Islamic North Africa, 87-103.

فهرست منابع

1. Aillet, Cyrille, Islamisation et arabisation dans le monde musulman médiéval: une introduction au cas de l'Occident musulman (viie-xiie siècle), in: Dominique Valérian (ed.), Islamisation et arabisation de l'Occident musulman médiéval (viie-xiie siècle) (Paris, 2015) 7-34.
2. Aillet, Cyrille, L'Ibadisme dans les Sociétés de l'Islam Médiéval: Modèles et Interactions, Studies in the History and Culture of the Middle East 33 (Berlin, 2018).
3. Aillet, Cyrille, Tahart et l'imamat Rustamite (c. 160/777-296/909): Matrice orientale et ancrage local, in: Annliese Nef and Mathieu Tillier (eds.) Le polycentrisme dans l'islam médiéval: Les dynamiques régionales de l'innovation, Numéro thématique des Annales Islamologiques 45 (2011) 47-78.
4. Aillet, Cyrille, Une étude des modèles politiques et sociaux de l'ibadisme médiéval, in: Aillet, ed., L'ibadisme dans les sociétés de l'islam médiéval: modèles et interactions (Berlin 2018) 3-13.
5. Ali-de-Unzaga, Miriam and Adam Gaiser, Facets of exchange between North Africa and the Iberian Peninsula, The Journal of North African Studies 19/1 (2014) 1-6; DOI: <https://doi.org/10.1080/13629387.2013.862782>.
6. Amara, Allaoua, L'ibadisme et la malikisation du Maghreb central: étude d'un processus long et complexe (IVe-VIe/Xe-XIIe Siècle), in: Cyrille Aillet (ed.), L'Ibadisme dans les Sociétés de l'Islam Médiéval: Modèles et Interactions, Studies in the History and Culture of the Middle East 33 (Berlin) 329-347.
7. Amara, Allaoua, L'islamisation du Maghreb central (viie-xie siècle)', in: Dominique Valérian (ed.), Islamisation et arabisation de l'Occident musulman médiéval (viie-xiie siècle), Bibliothèque historique des pays d'Islam (Paris, 2015) 103-130.
8. Bahaz, Ibrahim, Réflexions sur la nature du pouvoir rustumide, in: Cyrille Aillet (ed.), L'Ibadisme dans les Sociétés de l'Islam Médiéval: Modèles et Interactions, Studies in the History and Culture of the Middle East 33 (Berlin, 2018) 127-136.
9. Ballestín Navarro, Xavier, Jil'a y monedas: El poder de Los Banū Marwān en el Magrib Al-Aqṣā, Al-Qantara: Revista de Estudios Arabes (2006) 391-415.

10. Bencheekroun, Chafik T. and Liétard, Ludovic, Les Idrissides à la lumière de fulūs frappés à Volubilis et Tahert, *Arabica* 62/5-6 (2015) 727-740.
11. Bencheekroun, Chafik T., Le Maghreb médiéval et l'antiquité: De la perception et de la connaissance du passé antéislamique dans l'historiographie maghrébine médiévale, *Mélanges de La Casa de Velázquez* 45/2 (2015) 195-223.
12. Bencheekroun, Chafik T., Les Idrissides entre Fatimides et Omeyyades, *Revue des mondes musulmanes et de la Méditerranée* 139 (2016) 1-16.
13. Bencheekroun, Chafik T., Les Idrissides: L'histoire contre son histoire, *Al-Masāq* 23/3 (2011) 171-188.
14. Bencheekroun, Chafik T., Rāšid et les Idrissides: L'histoire "originelle" du Maroc entre marginalisation et glorification, *Al-Qantara: Revista de Estudios Arabes* 35/1 (2014) 7-37.
15. Botte, Roger, Les réseaux transsahariens de la traite de l'or et des esclaves au haut Moyen Âge: VIIIe-XIe Siècle, *L'année du Maghreb* 7 (2011) 27-59.
16. Brett, Michael, *The Fatimid Empire, The Edinburgh History of the Islamic Empires* (Edinburgh, 2017).
17. Bulliet, Richard W., *The Camel and the Wheel* (New York, 1990).
18. Capel, Chloé and Abdallah Fili, Sijilmāsa au temps des Midrārides: nouvelles approches historiques et premier bilan archéologique, in: Cyrille Aillet (ed.), *L'Ibadisme dans les Sociétés de l'Islam Médiéval: Modèles et Interactions, Studies in the History and Culture of the Middle East* 33 (Berlin, 2018) 137-168.
19. Coghill, Edward, How the West was won. Unearthing the Umayyad history of the conquest of the Maghrib, in: Andrew Marsham (ed.), *The Umayyad World* (New York, 2021) 539-570.
20. Crone, Patricia, *The Nativist Prophets of Early Islamic Iran: Rural Revolt and Local Zoroastrianism* (Cambridge, 2012).
21. de Felipe, Helena, Leyendas árabes sobre el origen de los Beréberes, *Al-Qantara: Revista de Estudios Arabes* 11 (1990) 379-396.
22. de Felipe, Helena, The Butr and North African Ibādism: Praise and criticism of the Berbers, in: Cyrille Aillet (ed.), *L'Ibadisme dans les Sociétés de l'Islam Médiéval: Modèles et Interactions, Studies in the History and Culture of the Middle East* 33 (Berlin, 2018) 881-110.
23. Deverdun, Gerald, Al-Ḳarawīyyīn, in: *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition. Accessed 24 April 2021:

- https://referenceworks.brillonline.com/entries/encyclopaedia-of-islam-2/al-karawiyin-COM_0446.
24. Dridi, Moez, La communauté Ibadite entre Orient et Occident musulmans (IIIe/IXe-VIIe/ XIIIe siècles): une histoire d'échanges et de construction identitaire, in: Cyrille Aillet (ed.), L'Ibadisme dans les Sociétés de l'Islam Médiéval: Modèles et Interactions, Studies in the History and Culture of the Middle East 33 (Berlin, 2018) 348-366.
 25. Fenwick, Corisande, Early Islamic North Africa: A New Perspective. Debates in Archaeology (London, 2020).
 26. Fenwick, Corisande, The Umayyads and North Africa, in: Andrew Marsham (ed.), The Umayyad World (New York, 2021) 303-312.
 27. Fierro, Maribel, El proceso de islamización en el occidente islámico visto a través de los ulemas (Ss. II/VIII-IV/X), in: Bilal Sarr and Maria Angeles Navarro (eds.), Arabización, Islamización y resistencias en al-Andalus y el Magreb (Granada, 2020) 79-103.
 28. Fierro, Maribel, Sobre la adopción del título Califal por Abd Al-Rahman III, Sharq Al-Andalus 6 (1989) 33-42.
 29. Gaiser, Adam, Slaves and silver across the Strait of Gibraltar: Politics and trade between Umayyad Iberia and Khārijite North Africa, in: Yuen-Gen Liang, Abigail Balbale, Andrew Devereux and Camilo Gómez-Rivas (eds.), Spanning the Strait. Studies in Unity in the Western Mediterranean (Leiden 2013) 41-70.
 30. Guichard, Pierre, Omeyyades et Fatimides au Maghreb. Problématique d'un conflit politico-idéologique (vers 929-vers 980), in: Marianne Barrucand (ed.), L'Égypte Fatimide: Son Art et Son Histoire. Actes du Colloque organisé à Paris les 28,29 et 30 Mai 1998 (Paris, 1999) 55-67.
 31. Guichard, Pierre, Une "Méditerranée berbère" durant le haut Moyen-Âge?', in: Philippe Sénac (ed.), Le Maghreb, al-Andalus et la Méditerranée Occidentale: VIIIe-XIIIe Siècles (Toulouse, 2007) 9-18.
 32. Hagemann, Hannah-Lena and Peter Verkinderen, Kharijism in the Umayyad period, in: Andrew Marsham (ed.), The Umayyad World (New York, 2021) 489-516.
 33. Idris, Hady Roger, L'aube du malikisme ifriqiyen, Studia Islamica 33 (1971) 19-40.
 34. Kaegi, Walter Emil, Muslim Expansion and Byzantine Collapse in North Africa (Cambridge, 2010).
 35. Le Tourneau, Richard, Barghawāta, in: Encyclopaedia of Islam, Second Edition. Accessed 24 April 2021:

- https://referenceworks.brillonline.com/entries/encyclopaedia-of-islam-2/al-karawiyyin-COM_0446.
36. Lévi-Provençal, Évariste, La política africana de 'Abd Al-Raḥmān III. El conflicto entre las influencias omeya y fāṭimī en el Magrib (Traducción de Emilio García Gómez), *Al-Andalus* 11 (1946) 351-388.
 37. Madelung, Wilferd, Some reflexions on the origins of the Ibāḍiyya and the Zaydiyya, in: Cyrille Aillet (ed.), *L'Ibadisme dans les Sociétés de l'Islam Médiéval: Modèles et Interactions*, *Studies in the History and Culture of the Middle East* 33 (Berlin, 2018) 42-47.
 38. Manzano Moreno, Eduardo, *Conquistadores, Emires y Califas: Los Omeyas y la Formación de Al-Andalus* (Barcelona, 2006).
 39. Manzano Moreno, Eduardo. *La Corte del Califa: Cuatro Años en la Córdoba de los Omeyas* (Barcelona, 2019).
 40. Molina, Luis, 'Abd al-Raḥmān b. Mu'āwiya, in: Kate Fleet, Gudrun Krämer, Denis Matringe, John Nawas and Everett Rowson (eds.): *Encyclopaedia of Islam*, THREE. Accessed on 30 April 2022: http://dx.doi.org/10.1163/1573-3912_ei3_COM_22593.
 41. Mones, Hussain, Le rôle des hommes de religion dans l'histoire de l'Espagne musulmane jusqu'à la fin du Califat, *Studia Islamica* 20 (1964) 47-88.
 42. Panzram, Sabine, and Laurent Callegarin (eds.), *Entre Civitas y Madīna: El Mundo de Las Ciudades En La Península Ibérica y En El Norte de África (Siglos IV-IX)*. Collection de La Casa de Velázquez 167 (Madrid, 2018).
 43. Pellat, Charles, Midrār, in: *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition. Accessed 24 April 2021: http://dx.doi.org/10.1163/1573-3912_islam_SIM_5181
 44. Rosser-Owen, Mariam, Articulating the Ḥijāba: cultural patronage and political legitimacy in al-Andalus, the Amirid Regency c. 970-1010 AD. *Handbook of Oriental Studies. Section 1 the Near and Middle East* 156 (Leiden, 2022).
 45. Rouighi, Ramzi, The Berbers of the Arabs, *Studia Islamica* 106/1 (2011) 49-76.
 46. Savage, Elizabeth, Berbers and Blacks: Ibāḍī slave traffic in eighth-century North Africa, *The Journal of African History* 33/3 (1992) 351-368.
 47. Taher, Mostapha, Les rapports socio-économiques entre al-Andalus et le Magrib al-Aqsa aux Xe et XIe siècles, in: Philippe Sénac (ed.), *Le*

- Maghreb, al-Andalus et la Méditerranée occidentale: VIIIe-XIIIe siècles (Toulouse, 2007) 225-236.
48. Talbi, Mohammed, Al-Kayrawān, in: Encyclopaedia of Islam, Second Edition. Accessed 24 April 2021: https://referenceworks.brillonline.com/entries/encyclopaedia-of-islam-2/al-karawiyyin-COM_0446.
49. Talbi, Mohammed, Rustamids, in: Encyclopaedia of Islam, Second Edition. Accessed 24 April 2021: http://dx.doi.org/10.1163/1573-3912_islam_SIM_6348.
50. Valérien, Dominique (ed.), Islamisation et arabisation de l'Occident musulman médiéval (viie-xiie siècle) (Paris, 2015).
51. Yver, George, Al-Maghrib, in: Encyclopaedia of Islam, Second Edition. Accessed 20.05.21: https://referenceworks.brillonline.com/entries/encyclopaedia-of-islam-2/al-maghribSIM_4766?s.num=91&s.rows=100.